

تعامل اخلاق و سیاست

تاریخ دریافت: ۸۳/۷/۹

تاریخ تأیید: ۸۳/۷/۱۶

دکتر علیرضا صدرا*

حقیقت، ماهیت و واقعیت اخلاق و سیاست و رابطه این دو، به صورت چالشی - اگر چه دیرین - جدید، جدی و جهانی مطرح شده است. هرگونه سیاست و روابط و رفتار سیاسی عینی، برآیند اخلاق به عنوان نظام هنجاری است. در مقابل راهبرد اخلاق و سیاست نامتعالی که مدعی جدایی اخلاق و سیاست است، راهبرد اخلاق و سیاست انسانی، متعادل و متعالی که بر همبستگی و پیوستگی اخلاق و سیاست و تعامل مثبت و سازنده این دو استوار می باشد، قرار دارد. بر این اساس، اخلاق و نظام هنجاری به سان شبکه اسکلت بندی سیرت. سرشت و درون سازه و حتی زیرساخت سیرت و ساختار سیاست، جامعه و نظام سیاسی کشور را تشکیل می دهد و سیاست و نظام سیاسی، صورت و ساختار راهبردی اخلاق، نظام هنجاری و نیز جامعه و کشور به شمار می آید، بنابراین این دو دارای روابط وثیق تعامل، تداول و حتی رابطه علی بوده که برآمد توأمانی آنها، به صورت ارتقای کمی و کیفی و تحول جوهری کارآیی نیروها و کارآمدی نهادین نظام سیاسی ظهور و بروز می کند.

واژه های کلیدی: اخلاق، نظام هنجارها، اخلاق متعالی و سیاست متعالی.

پیش درآمد

«اخلاق» و «سیاست» به معنای مطلق، پدیده‌ها، مفاهیم و واژگانی دور زاد، دیرپای، فراگیر و در عین حال سهل و ممتنع می‌باشند، به گونه‌ای که چه بسا همگان به صورت روزمره از اخلاق و سیاست - خواه به صورت عام و یا خاص - سخن می‌گویند؛ از قبیل اخلاق اقتصادی و سیاست اقتصادی، اخلاق علمی و سیاست علمی و اخلاق یا سیاست این یا آن گروه و حتی شخص به خصوص. در عین حال، این پدیده‌ها همواره در کشاکش چالش شناخت مفهومی قرار دارند. هر چند این چالش نشان دهنده غنای وجودی و معنایی این دو پدیده و اثربخشی آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها می‌باشد، چرا که هم «اخلاق» و هم «سیاست» - وجه تمایز آدمی نسبت به سایر موجودات بوده و برترین شاخصه‌های انسانیت او به شمار می‌رود. خصلت‌های روحی و معرفتی انسان هم چون عقل و اراده، کمال‌طلبی و زیبایی‌جویی، علل و اسباب این شاخصه‌ها بوده و مدنیت، نظام مدنی و تمدن بشری برجسته‌ترین و فراگیرترین آثار و نمودارهای آن محسوب می‌شود.

موضوع این مقاله - همان گونه که از عنوان آن بر می‌آید - رابطه میان اخلاق و سیاست می‌باشد. بحث از اصل رابطه میان این دو، ضرورت و چیستی یا ماهیت این رابطه و در نهایت، چگونگی رابطه آن‌ها و سازوکار عینی و عملی مربوط و نمودارهای آن، نیازمند روشن شدن هر چه فراتر بنیاد هستی یا چرایی، ماهیت و چگونگی و یا سازکارهای هریک از آن‌هاست. مسلم، ارزش‌زدایی سیاست و سیاست ارزش‌زدا شده، نه ممکن و عملی بوده، نه لازم و ضروری و نه مفید و سازنده می‌باشد. بینش اخلاقی - سیاسی مدرنیستی که از کتاب «شهریار» ماکیاولی سرچشمه گرفته و تحت عنوان سیاست طبیعی، اخلاق طبیعی و سیاست و اخلاق ماکیاولیستی جریان یافته است،^۱ به ویژه در نقطه اوج آن، یعنی در نگرش و گرایش پوزیتیویستی که از بنیاد و نخست، مدعی اخلاق‌زدایی سیاست می‌باشد،^۲ نه تنها به سیاست خنثی و بیطرفانه و به تبع آن به دانش سیاست واقع‌نمایانه نینجامیده است، بلکه برعکس، ارزش‌ها و اخلاق مادی را مدنظر داشته^۳ و در این راستا، اخلاق و ارزش‌های هژمونیک و سلطه‌جویانه جوهری خود را در سیاست تزریق و ترویج نموده و به دنبال خود آورده است. بدین سان این جریان، دانش سیاست ابزاری متناسب خویش را به جای دانش سیاسی حقیقی، یقینی و متعالی نشانده است.

وضعیت علمی و عملی اخلاقی و سیاسی و یا چالش اخلاقی و سیاسی علمی و عملی‌ای که انتقاد و مخالفت‌های افراد، جریان‌ات و حتی مکاتب عمده‌ای از قبیل مکاتب انتقادی فرانکفورتیان و لئواستراسوسی‌ها را سبب گردیده، برخی جریان‌های پسامدرنیستی را به نسبت‌گرایی مطلق و

نیهیلیسم سوق داده و برخی دیگر به سان سنت‌گرایان معاصر، غرب را به چاره‌اندیشی واداشته است. مسئله اصلی، وجود رابطه و تعامل عینی علمی و عملی مطلق اخلاق و سیاست و نیز اخلاق و سیاست مطلق می‌باشد. چالش اصلی، تبیین و تعیین رابطه حقیقی و کارآمد اخلاق و سیاست و حتی تعامل اثربخش اخلاق با سیاست در جهت تعالی، بهره‌برداری متزاید سیاست از اخلاق به منظور ارتقای کارآمدی می‌باشد، چراکه هرگونه تعلل در تبیین، توجیه و ترسیم رابطه مثبت و سازنده حقیقی و واقعی میان اخلاق - خواه مطلق یا متعالی - و سیاست - خواه مطلق یا متعالی - به معنای تقویت، ترویج و تسلط اخلاق نامتعالی در سیاست و در نتیجه، تحقق و توسعه سیاست نامتعالی می‌باشد، زیرا اخلاق نامتعالی، اعم از اخلاق طبیعی یعنی اخلاق مادی اومانستی و یا اخلاق هژمونیک یعنی تنازعی و سلطه‌جویانه، سیاست نامتعالی تک‌ساختی ماتریالیستی و یا سیاست استبدادی و استکباری سیطره‌جویانه را به دنبال خواهد داشت.

فرضیه اصلی مقاله حاضر این است که «میان اخلاق و سیاست، رابطه تعاملی و ساختی برقرار می‌باشد» که تعامل به معنای تأثیر و تأثر متقابل است. براین اساس، می‌توان اذعان کرد که «میان اخلاق و سیاست، رابطه تداول وجود دارد» که تداول به معنای تأثیر و تأثر متزاید یا فزاینده است؛ به عبارت دیگر «اخلاق، سیرت سیاست بوده و سیاست، صورت اخلاق» و نظام هنجاری و هنجارها می‌باشد. حتی «نظام اخلاقی، شبکه هنجاری، و سیاست شاکله راهبردی جامعه، کشور و زندگی است». هم‌چنین «اخلاق، نظام زیرساختی و درون‌ساختی، و سیاست، نظام سیر و ساختار روساختی و برون‌ساختی جامعه و کشور به شمار می‌آید». بدین سان، اخلاق به عنوان منش و گرایش، ناشی از بینش و نگرش، متناسب و بر اساس آن معطوف به کنش و روش سیاسی بوده و در مقابل، سیاست به عنوان روش و کنش، برآمده از اخلاق و نظام هنجاری و تحصیل^۴ عینی و عملی - مدنی آن می‌باشد. به هر حال، اخلاق و سیاست رابطه تعاملی و ساختی وثیقی دارند؛ رابطه‌ای که بنا به تفسیر فلاسفه سیاسی‌ای هم چون حکیم ابونصر فارابی و خواجه‌نصیرالدین طوسی، اخلاق به سیاست تَعْنِین می‌دهد^۵ و سیاست به اخلاق، تَحْضُل می‌بخشد. چه‌بسا نامیدن آثار سیاسی فارابی تحت عناوین؛ «التنبيه على سبيل السعادة» و «تحصيل السعادة» که در بردارنده آمیزه‌ای بهینه از اخلاق و سیاست متعالی به منظور توسعه، تعادل و تعالی سیاسی و اجتماعی است، نیز برخاسته از این موضع باشد. آرا و آثار سیاسی فارابی برترین نمونه و نماد برجسته و پایدار پیوستگی اخلاق و سیاست و یگانگی آن‌ها در سیر و ساختار راهبردی جامعه می‌باشد؛ موضوعی که به شدت سبب جلب نظریه سیاسی لئواشترانس و جذب این نظریه در فلسفه سیاسی وی شده است.^۶

درآمد

دیدگاه‌ها و به تبع آن رهیافت‌های متفاوت و گاه متعارضی در زمینه رابطه یا جدایی اخلاق و سیاست وجود داشته و دارد؛ رهیافت‌ها و دیدگاه‌هایی که ناشی از نگاه آن‌ها به اخلاق و سیاست و متناسب با برداشت آن‌ها از این دو مقوله می‌باشد. جملگی این نگاه‌ها، برخلاف برخی ادعاهای ظاهری و جزئی‌گرایانه که ممکن است به بعضی بی‌اخلاقی‌ها در سیاست و در واقع، جدایی سیاست از اخلاق یا اخلاق زدایی سیاست معتقد بوده یا در مقابل مروج بعضی سیاست پرهیزی‌ها در اخلاق و در واقع، جدایی اخلاق از سیاست یا اخراج آموزه‌های سیاسی و حتی آمیزه‌های سیاسی از اخلاق یعنی سیاست زدایی اخلاق و منع اخلاق از سیاست‌نگری و سیاست‌گرایی باشند، ضمن دربرداشتن ضمنی مطلق اخلاق و سیاست، در حقیقت به تبیین اخلاق مطلق یا متعالی و نیز سیاست مطلق و متعادل، به ویژه رابطه میان اخلاق متعالی و سیاست متعالی با چالش فوق می‌پردازند؛ چالشی که در یک سوی آن رهیافت جدایی کامل اخلاق و سیاست قرار دارد و میان این دو چه بسا قائل به تباین، تقابل و حتی تضاد تا سرحد تناقض و تعارض می‌باشد و در دیگر سوی، رهیافت عینیت و یگانگی سیاست و اخلاق قرار دارد که میان این دو حداقل به همگرایی، هماهنگی، همبستگی و حتی پیوستگی تا سرحد همگنی، همگونی و ادغام معتقد است.

براساس این دیدگاه و در چالش و پیوستار گسستگی - پیوستگی اخلاق و سیاست بر مبنای این که مفهوم و گستره این دو مقوله چیست، رهیافت‌های مختلف و حتی متعارضی شکل گرفته که عبارت‌اند از:

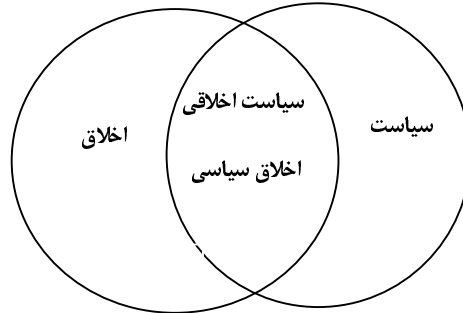
الف) براساس رهیافت جدایی اخلاق از سیاست، اخلاق اصالت یا سازندگی ندارد یا در مقابل، در راهبرد جدایی سیاست از اخلاق، سیاست منفی بوده و تعالی بخش نمی‌باشد.

اخلاق \longleftrightarrow سیاست

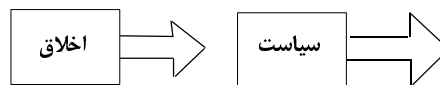
کارکرد اخلاق در این رهیافت، چه بسا شخصی، درونی و احياناً معنوی است، حال آن که کار ویژه سیاست عمومی، بیرونی و مادی می‌باشد.

ب) در حد وسط، اخلاق و سیاست دو حوزه زندگی فردی و جمعی انسانی بوده که دارای رابطه و نسبت عموم و خصوص من وجه می‌باشد؛ یعنی برخی امور، اخلاقی بوده و سیاسی نمی‌باشد و در مقابل نیز برخی امور، سیاسی بوده و اخلاقی نیست. در عین حال، اخلاق سیاسی و یا سیاست

اخلاقی به معنای آن بخش از اخلاق و اخلاقیات است که اجتماعی و سیاسی محسوب می شود و یا آن بخش از سیاست و سیاسیات می باشد که اخلاقی به شمار می رود و یا مراد سیاست در مورد بخش اخلاق، سیاست فرهنگی و مانند این ها، می باشد.

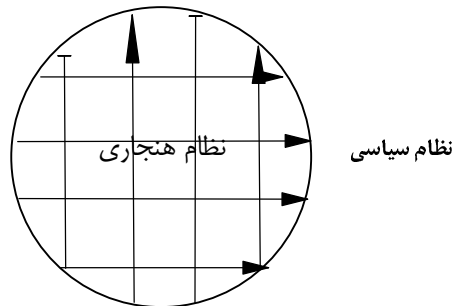


ج) براساس رهیافت پیوستگی اخلاق و سیاست، اخلاق و سیاست لازم و ملزوم و بلکه عین هم بوده و حداکثر مراتب دوگانه یا حقیقت و واقعیت واحد و یگانه محسوب می شوند، بدین سان که اخلاق سیاسی، به معنای معطوف بودن اخلاق به سیاست و موثر در آن و بلکه محور، مبنا و غایت و در نتیجه، تعیین کننده در سیاست است، همچنان که سیاست اخلاقی به معنای مبتنی بودن و متأثر بودن سیاست از اخلاق - خواه مطلق اخلاق تا اخلاق مطلق - می باشد. بدین ترتیب، اخلاق از بنیادین ترین، جزئی ترین و شخصی ترین مراحل و مراتب آن تا کلی ترین و فراگیرترین وجوه جمعی تا سرحد جهانی، معطوف به سیاست بوده و در آن بازتاب می یابد. و از مبادی، ارکان و اجزای سیاست به شمار می رود، همچنان که سیاست در کلی ترین صورت، سیر و ساختار راهبردی و تحقیقی اخلاق در تمامی گستره ها و بخش های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به شمار می آید.



بدین ترتیب، مطلق اخلاق نظام هنجاری به سان اسکلت بندی سیر و ساختار سیاست بوده و اخلاق متعالی، جنبه تعالی و تعالی بخش سیاست و صورت و ساختار آن است و در مقابل، سیاست سیر و ساختار راهبردی اخلاق یا ترسیم و تحقق نظام هنجاری در میان ملت و جامعه سیاسی به شمار می آید. براین اساس، اخلاق شاکله سیاست بوده و سیاست صورت، سیر و ساختار عمومی

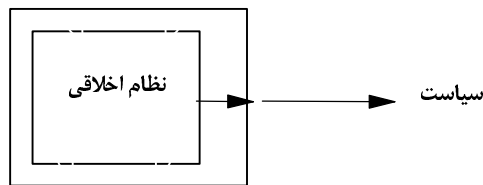
اخلاق است. در این راستا، سیاست متعالی آمیزه‌ای بهینه، سازوار، کارآمد و در نتیجه، اثر بخش و بهره‌ور از اخلاق متعالی و سیر و ساختار راهبردی به منظور تعالی و تعالی‌بخشی است.



در نمودار بالا، بردارهای افقی، نشان دهنده هنجارهای مادی، اقتصادی و توسعه بوده و بردارهای عمودی، شاخص هنجارهای معنوی، فرهنگی و تعالی است. کارکرد سیاست کارکرد سیاسی هنجارها، کارکرد هنجارهای سیاسی و ایجاد تعادل و توازن میان هنجارهای مادی و اقتصادی به منظور تامین هنجارهای معنوی، فرهنگی و تعالی می باشد و کارویژه آن، نظام سیاسی و دولت به عنوان برترین نهاد سیاسی، ترسیم و تنظیم ساختاری و راهبردی شبکه هنجارها و تحقق عملی و عینی هنجارهای نظام برای دست یابی به توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و اجتماعی و تعالی فرهنگی و معنوی است.

در تعبیری اخلاق، دین و معنویت و ارزش، به سان روح و سیاست، و دولت به سان جسم و ابزار فرض شده است. مراد از دین و شریعت در این جا نظام راهبردی اعم از نظام معرفتی، نظام حقوقی و نظام هنجاری و اخلاقی می باشد.^۷

نظام سیاسی



بر اساس رهیافت‌های پیش گفته و در مقام نقدگذاری آن‌ها، برخی اخلاق را مربوط به حوزه ارزش‌ها، و سیاست را مربوط به حوزه قدرت دانسته‌اند بنابراین به جدایی کامل اخلاق از سیاست معتقدند. آن چه از نظریه نیچه برداشت می‌شود، اوج این چنین رهیافتی به شمار می‌آید.^۸ نیچه در واقع، مخالف اخلاق ضعیف، ذلت‌پذیری و ضعف اخلاقی می‌باشد که به زعم وی، در مسیحیت رواج دارد. ایشان اخلاق توانایان را چه در قالب اَبَر انسان یا اراده معطوف به قدرت، نه تنها تایید می‌کند، بلکه سخت نیز می‌ستاید.^۹ شبهه جدایی اخلاق از سیاست، در نظریه‌ها و نظام‌های مدرنیستی اعم از لیبرالیستی و سوسیالیستی با شدت و ضعف‌هایی، مواجه است.^{۱۰} در این رهیافت، بیشتر گونه‌ای اخلاق ماتریالیستی، اومانستی و ناتوریالیستی^{۱۱} یا مادی و طبیعی در سیاست ترویج می‌گردد تا بی‌اخلاقی به معنای مطلق که در تمامی عرصه‌های زندگی انسانی از جمله در قلمرو زندگانی سیاسی او کاری ناشدنی است.

هم چنین در ظاهر، گاه اخلاق به معنای اخلاق و ارزش‌های شخصی یا درونی، جدا از حوزه سیاست به معنای امور برونی، اجتماعی و مدنی انگاشته شده است، ولی باز هم نقش و تاثیر اشخاص در جامعه و سیاست و بازتاب اخلاق در آن‌ها، قابل توجه بوده و چه بسا حتی تعیین‌کننده است. ضمن این که این به معنای کم‌رنگی مشترکات و مشابهت‌های اخلاقی اشخاص در اجتماع و اخلاق مشترک اجتماعی و سیاسی جامعه و کم‌توجهی به آن نمی‌باشد؛ به عبارت دیگر، هم اخلاق شخصی، جمعی و نیز سیاسی موضوعیت، وجود و حتی ضرورت داشته و هم این حوزه‌ها و گستره‌های اخلاقی دارای تاثیر و تاثر متقابل و بلکه متزاید هستند، به گونه‌ای که هرگونه تغییر و یا تحول کمی یا کیفی در هریک از آن‌ها، به همان میزان در سایر عرصه‌های اخلاقی و سیاسی بازتاب یافته، اثرگذار خواهد بود.^{۱۲}

اخلاق به عنوان فضیلت، سعادت و خیر بایسته و شایسته که با گزاره‌های انشایی بایست و نبایست، شایست و ناشایست، خوب و بد و مانند این‌ها ارایه می‌شود، چه بسا رهیافتی هنجاری، با احکام ارزشی و حتی سنجشی^{۱۳} تلقی شده و به عنوان علوم دستوری یا تجویزی، جدا از سیاست و حتی رو در روی آن به عنوان دانش توصیفی پنداشته شده است، همان گونه که در فلسفه و سیاست پوزیتیویستی و دیدگاه‌های متأثر از آن شاهد آن بوده و هستیم.^{۱۴} و بر این اساس سیاست و دانش سیاسی قدیم و شرقی را هنجاری و اخلاقی، و سیاست و دانش سیاسی جدید و غربی را عینی و علمی (توصیفی - تبیینی^{۱۵} و تجربی) معرفی می‌کنند^{۱۶} و میان سیاست اخلاق یا سیاست آمیخته با اخلاق و سیاست به اصطلاح عینی و علمی جدایی و فاصله زمانی و تمایز ماهوی تصویر می‌نمایند.

خاتمه

از حیث دیرینه‌شناسی و تبارشناسی اخلاق و سیاست و رابطه این دو به عنوان پیشینه و پشتوانه نظری و عملی این بحث می‌توان گفت که اخلاق و سیاست در شرق و ایران باستان به عنوان خاستگاه سیاست، مدنیت و حتی اخلاق و دیانت، همانند دین و سیاست آمیزه‌ای به هم پیوسته، همگن و همگون بود، به همین منظور دچار افراط و یا تفریطها و استفاده‌ها و سوء استفاده‌های گوناگونی واقع می‌شد.^{۱۷} در غرب، یونان باستان و آتن سوفیست‌ها برای نخستین بار به اخلاق و رابطه آن با سیاست به سان پدیده‌های متعین گرایش یافتند، لیکن بیشتر خود به اخلاق نسبی و نسبییت اخلاق در سیاست سوفیستی کشیده شدند و دیگران را در این وادی بحران‌زا فرو غلتانیدند. سقراط با نگاه حکمت، به اخلاق و سیاست و رابطه وثیق آن‌ها گرایش یافت. افلاطون به تدوین حکمت اخلاق و سیاست، اخلاق سیاسی و سیاست اخلاقی در قالب آرا و آثاری همت گماشت. ارسطو به علوم منطق، سیاست و اخلاق به ویژه در کتاب سیاست و اخلاق نیکوماخوس خویش پرداخت.^{۱۸} جریان‌های فکری و سیاسی قهقراپی پسارسطویی، هم چون جریان‌های پسامدرنیستی امروزی، به تعارض‌گونه‌گی و آنارشی سیاسی و اخلاقی دچار آمدند. نسبی‌گرایان مطلق و کلیون، اخلاق‌گرایی را محملی برای سیاست‌گریزی و سیاست‌پرهیزی و حتی سیاست‌ستیزی خویش قرار دادند و رواقیون و اپیکوری‌ها، سیاست زدگی را ابزاری برای اخلاق‌گرایی مبتدل یا ابتدال اخلاقی و اخلاق‌عوامانه و عوام‌فریبانه خود ساختند.^{۱۹} تا جایی که حتی با ظهور و رسمیت دین مسیح که تا آن زمان برترین نماد دمیدن روح اخلاق و معنویت در سیاست، قدرت و دولت بود، باز کاری از پیش نرفت، به گونه‌ای که جز رگه باریک ولی کمابیش ممتدی از اخلاق و سیاست متعادل و متعالی به هم پیوسته،^{۲۰} دوآلیسم سیاسی و دینی از جمله اخلاقی و آیین دو شمشیر^{۲۱} و اوج آن در نظریه و کتاب «شهرخدا» سنت اگوستین (قرن پنجم میلادی)، جریان غالب غرب را در این زمینه تشکیل می‌داد.

دین اسلام در راستای دین توحیدی و مدنی ابراهیمی و به عنوان دین خاتم و جهانی، با آمیختگی بهینه و بسامان دین و سیاست و به تبع آن اخلاق و سیاست، معنویت مقتدر و انسانیت و مانند این‌ها، کارآمدی کامل خویش را به سان دینی مدنی، اخلاقی و متعالی به منصف ظهور رسانید. فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی و حضرت امام خمینی (ره)، برجسته‌ترین شخصیت‌های شاخص عینیت اخلاق و سیاست در رویکرد اخلاق و سیاست متعادل و متعالی و در رهیافت اسلامی و توحیدی اخلاق و سیاست به شمار می‌آیند.^{۲۲} دوران مدرن در غرب که رنسانس یا بازگشت به ماتریالیسم و اومانیزم یونانی و رومی محسوب می‌گردد، از بدو زایش از حیث اخلاق و سیاست

متعادل و سیاسی، در دید سیاسی و به ویژه اخلاقی گرفتار دو بینی و کم سویی، و در عمل و کردار سیاسی و اخلاقی دچار نارسایی و ناسازواری شده است. شبهه جدایی تا حد تعارض اخلاق، دین و معنویت با سیاست تحت عنوان سکولاریسم، لائیسیتته و مانند این‌ها، و نسبت تا حد نسبت مطلق اخلاق پوچ و هیچ‌گرایانه^{۲۳} در این شرایط، غالب می‌نماید. بحران معنویت ناشی از نیهیلیسم معرفتی و اخلاقی در سیاست برخی از فرهیختگان را به نقادی مدرنیسم واداشت، لکن اغلب جدا از برخورد سلبی با تمامیت یا برخی مظاهر و یا ارکان مدرنیسم، نظریه‌ای اثباتی، اصلاحی یا جایگزین ارایه نداده و بلکه به انجام این چنین رسالت خطیری قادر نبوده و نمی‌باشند. از این بدتر، پسامدرنیست‌ها هستند که به جای نقد به نفی مدرنیسم، آن هم نه با کاوش‌های شالوده‌شکنانه، بلکه با داعیه‌های ظاهرنگرانه و جزء‌گرایانه روی آورده‌اند؛ حرکت‌هایی ناهمگون و ناسخته که بیشتر انفعال‌آمیز بوده و چه بسا صرفاً در جهت تعارض و به سان جایگزین مدرنیسم می‌باشد. به همین سبب، اینان به نسبت مطلق اخلاق و سیاست و هرج و مرج گونه روابط آن‌ها گرایش یافته‌اند. فرایندی که چیزی جز تقویت و تداوم اخلاق و سیاست طبیعی و تنازع‌خیز در پی نخواهد داشت؛^{۲۴} اوضاع و چالشی که دارای رویکرد اخلاق و سیاست متعادل و متعالی، رهیافت پیوستگی اخلاق و سیاست، راهبرد اخلاق سیاسی و سیاست اخلاقی به معنای واقعی آن و راه برون رفت از آن و فرا رفت به سیاست و سامانه‌ای رسا و سازوار در سطح ملی و جهانی می‌باشد.

برآمد

این پیش‌فرض که اخلاق و سیاست شاخص برتری مزیت انسان بر سایر جانداران و پدیده‌ها می‌باشد و اخلاق مجموعه و بلکه منظومه و شبکه هنجارها و نظام هنجاری جامعه تلقی می‌گردد و سیاست، سازه نظام‌مند و شاکله راهبردی نهادمند کشور است، در این شرایط اولاً؛ مطلق اخلاق و مطلق سیاست و نیز اخلاق مطلق و متعالی و سیاست مطلق و متعالی نه تنها دارای پیوست بوده، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند؛

ثانیاً؛ در چنین پیوستاری، اخلاق شبکه استخوان‌بندی ساختار نظام سیاسی و درون سازه سیر سیاست را تشکیل می‌دهد و در مقابل، سیاست سازه ساختاری نظام هنجارها و نظام راهبردی شبکه هنجاری به شمار می‌آید. بدین ترتیب اخلاق، منش و سیرت سیاست، و سیاست صورت ساختاری، روش و سیر راهبردی و کنش عمومی و فراپردی اخلاق تلقی می‌شود؛ به عبارت دیگر، اخلاق نظام هنجاری و ارزش‌ها، منش، درون‌داشت، ملکات، عادات و سیرت تا سر حد هویت و حتی شخصیت فردی افراد، گروهی گروه‌ها و اجتماعی اجتماعات نظام و جامعه آن‌ها بوده و سیاست

و سیر و ساختار سیاسی، صورت، علت صوری و صورت علی و سامان بخش جامعه، نظام و افراد و گروه های اجتماعی مربوطه محسوب می شود، بنابراین اخلاق و سیاست دارای رابطه وثیق ساختی و صوری هستند؛

ثالثاً: فراتر از اینها، میان اخلاق و سیاست رابطه وثیق تعاملی یعنی تاثیر و تاثر متقابل، و رابطه تداولی یعنی تاثیر و تاثر متزاید تا سر حد رابطه علی و معلولی بر قرار است. چنان که خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغْيُرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ»، تغییر برون، سرنوشت، سیاست و ساختار راهبردی ملت ها و کشورها به عنوان متغیر وابسته و تابع، معلول و مرهون و در گرو تغییر درون، سرشت، هویت، فرهنگ و اخلاق آن ها می باشد. بنابراین، هرگونه تغییر کمی یا کیفی و شکلی و تحول جوهری یا ماهوی و ذاتی به هر میزان - خواه کاهش یا افزایش مثبت و سازنده یا منفی و بازدارنده - ضمیر هرگونه تغییر و تحول سیاسی به همان تناسب بوده و آثار و تبعات سیاسی خاص خویش را به دنبال داشته و خواهد داشت، چنان که منشأ و مبدأ عملی هرگونه سیر و ساختار سیاسی و سازه آن را باید در درون سازه و زیرساخت ماهوی آن به سان پیشینه و پشتوانه راهبردی سیاست جست و جو کرد.

قد جعلنا الحبل فی اعناقهم و اتخذنا الحبل من اخلاقهم

(مثنوی مولوی)

در این راستا، اخلاق متعادل و متعالی، سیاست متعادل و متعالی متناسب و خاص خویش را ایجاد می کند، هم چنان که سیاست متعادل و متعالی، اخلاق متعادل و متعالی را تحقق می بخشد.

غره شیرت بخوهد امتحان نقش شیر و آن گه اخلاق سگان

(مولوی)

مراد از اخلاق و سیاست متعادل و متعالی یا حقیقی و یقینی کامل و کارآمد انسانی و انسان ساز، خواه اخلاق و سیاست مطلق و متعالی نهایی و در حد نظام، جهان و جامعه معصوم (ع) و خواه غیر نهایی و در حد نظام، کشور و جامعه قدر متیقن و قدر مقدور غیر معصوم در زمان غیبت و در فرابرد انتظار مثبت، سازنده و پویا در عصر حاضر و فرارو است؛ راهبردی که به قدر فهم و درک علمی اخلاقی و سیاسی ما و به میزان قدرت، امکان و کارآمدی سیاسی و اخلاقی در این زمان و از جمله در جمهوری اسلامی ایران میسور و عملی می باشد.

ظاهر کافر ملوث نیست زین آن نجاست هست در اخلاق و دین

(مثنوی)

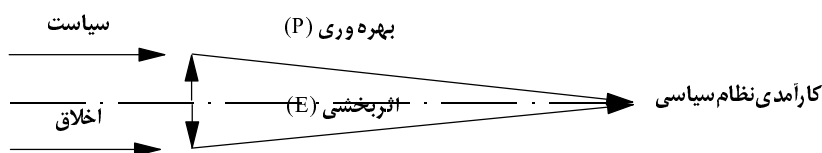
بر این اساس، هر نظام اخلاقی و سیاسی نامتعالی نیز این چنین رابطه ای دارد. چه اخلاق و سیاست

طبیعی تک‌ساحتی صرفاً اقتصادی‌نگر و توسعه‌گرا یا اخلاق و سیاست‌تنازعی و سیطره‌طلبانه استبدادی و استکباری ملی تا جهانی که در ایجاب و ایجاد یکدیگر تاثیرگذار و بلکه تعیین‌کننده هستند.

ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریان را طالبند

(مولوی)

نیروها، نهادها و اخلاق ناری، طبیعی و تنازعی و سوزنده سبب و زمینه‌ساز نیروها، نهادها و سیاست و سازمان‌های ناری و ویران‌گر هستند، هم‌چنان که نیروها، نهادها و اخلاق نوری، روشنگر و تعالی‌بخش، زمینه‌ساز نیروها، نهادها و سیاست‌های روشنی‌بخش و تعالی‌آفرین‌اند. در نهایت، کار ویژه و کارآیی توأمان اخلاق و سیاست، در رهیافت اخلاق و سیاست متعالی، انسان‌سازی جامعه و جهان و جهانی‌سازی و جامعه‌سازی انسانی با تامین توأمان توسعه اقتصادی، تعادل سیاسی و در جهت تعالی فرهنگی و معنوی با تبیین و تحقق آزادی‌های مشروع فردی، عدالت اجتماعی و به وسیله اقتدار قانونی و مدیریت راهبردی و معمارگونه دولت میسر می‌باشد. اخلاق و دانش، فلسفه و حکمت و بینش، نگرش و گرایش اخلاقی با تعیین، تشخیص و تجویز و نیز ترویج هنجارهای فردی و جمعی اعم از عمومی یا اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، در ایجاد انگیزه و زیرسازه و حتی زیرساخت نظام سیاسی، جامعه، کشور و دولت و سیاست‌های آن اثرگذار و تعیین‌کننده خواهد بود. در مقابل، سیاست، دولت و حتی نظام سیاسی و دانش، فلسفه و حکمت و بینش، نگرش و گرایش سیاسی با ترسیم، تنظیم و تامین و نیز تحقق ساختاری و نیز سازه‌ها و راهبردهای فراپردی جامعه و کشور اثرگذار و تعیین‌کننده می‌باشد. بدین ترتیب هر دور فرایند اخلاق و سیاست در کارآیی و کارآمدی عمومی، سیاسی و ملی اعم از بهره‌وری و اثربخشی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، و در پویایی و نتیجه و بالندگی فراگیر اجتماعی تاثیر سرشت‌ساز و سرنوشت‌سازی داشته و خواهند داشت.



پی‌نوشت‌ها

۱. لئواشترائوس، فلسفه سیاسی چیست؟، ترجمه فرهنگ رجایی، ص ۴۸، نیز در خصوص رابطه علم سیاست ماکیاولی و نگرش علمی طبیعی، رجوع شود به همان، ص ۵۹، علاوه بر این‌ها رجوع شود به: نظریه‌های نظام سیاسی، ویلیام تی. بلوم، ج ۱، صص ۴۴۵. البته صرف نظر از بسیاری نقطه نظرات مثبت یا منفی در آثار و آراء سیاسی ماکیاولی از جمله در گفتارها، به نقل از همان، ص ۴۱۷ و ص ۴۳۴، در حقیقت، نظریه سیاسی وی حاوی نوعی اخلاق منفی است. برای نمونه ر. ک: خدایوندان اندیشه سیاسی، و.ت. جونز، ترجمه، ص ۴۸ بویژه آن‌جا که تصریح می‌سازد: فضایل عبارتند از: نیرنگ، فریب و جز این، یعنی درست همان (اخلاق و) صفاتی که ماکیاول بر می‌شمارد.

۲. برای نمونه ر. ک: فلسفه سیاسی چیست؟ بویژه گفتار اول و ص ۱۴، ۲۰، ۲۸، ۵۷، ۵۹.

۳. همان، ص ۶۶.

۴. تحصیل به معنای صورت دهی، باز تولید و بازسازی اخلاق و نظام اخلاقی در جهت تأمین و تحصیل منافع، مصالح و اهداف عمومی، ملی و راهبردی. برای نمونه ر. ک: واژه نامه فلسفی، ص ۷۶. بدین سبب فارابی، براساس رهیافت کتاب آرا اهل مدینه و نیز سیاست مدینه، پس از کتاب تنبیه علی سبیل السعاده، کتاب تحصیل السعاده را می‌آورند. که به معنای بازسازی اخلاق و سعادت در جامعه و سیاست و متقابل بازسازی جامعه براساس اخلاق و نظام هنجاری است که در آثار پیشین بدان پرداخته است. همچنان که در کتاب تحصیل سعاده خویش در تصریح بدین رابطه سیاست با اخلاق می‌آورد: «المبادئ العقلية...والافعال والملكات (الاخلاق) بها يسمى الانسان... فيحصل من ذلك العلم الانساني والعلم المدني، نقل از واژه نامه فلسفی، ص ۱۸۹. ابن سینا نیز در الشفای خود، موجود یعنی ایجاد، مثبت یعنی نمود دادن و تحصیل رایکی دانسته و می‌گوید: «فالموجود والمثبت والمحصل اسماء مترادفه علی معنی واحده»، نقل از واژه نامه فلسفی، ص ۷۶.

۵. ر. ک: فرهنگ فلسفی، ص ۲۴۲ نیز فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، صص ۷-۹۶. در واژه نامه فلسفی، ص ۲۰۷

آمده است: «التعین، هو التشخص».

۶. ر. ک.: لئواشترائوس، فلسفه سیاسی چیست؟، ترجمه دکتر فرهنگ رجایی و نیز لئواشترائوس و گراپسی، نقد دولت جدید، با ترجمه تدین. حتی نقادی تاسر حد نفی علم، فلسفه، سیاست و اخلاق و اخلاق زدایی مدرن از سوی اشترائوس، کاملاً به پشتوانه نظری و رهیافت کارآمد فارابی در پیوستگی بهینه و سازوار اخلاق و سیاست وی استوار است.

۷. از جمله ر. ک: ترجمه و تفسیر الشواهد الربوبیه، ملاصدرا، به قلم دکتر جواد مصلح، مبحث رابطه دین و سیاست یا

شریعت و دولت، صص ۸-۴۹۶. اگرچه ظاهراً در این موضع رابطه دین و سیاست با الگوی رابطه روح و جسم توسط ملاصدرا ارایه شده است. لکن از آن جایی که اخلاق، یکی از ارکان سه گانه زیر مجموعه دین اعم از نظام معرفتی، نظام حقوقی و نظام اخلاقی به شمار می آید، عملاً شامل تبیین همین رابطه میان اخلاق و سیاست نیز می باشد.

۸. ر. ک: آثار نیچه و نیز آثار در مورد نیچه که غالباً و بلکه نوعاً بدان پرداخته اند. برای نمونه: اراده معطوف به قدرت، آزمایشی در دگرگونی همه ارزش ها، وی در این نگاه در حقیقت مدعی جدایی اخلاق انسانی، فاضل و متعالی و جایگزینی اخلاق قدرت می باشد. خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، قسمت اول، ص ۴۵. نیچه از حیث نگاه اخلاقی شاید متأثر از سوفیستی چون تراسیماخوس باشد. بلکه بیشتر می توان گفت وی این گونه اخلاق را ریشه های فرهنگی و سیاسی غرب و مدرنیسم می داند. کما این که ماکیاولی نیز این چنین اخلاقی را در سیاست طبیعی مورد نظر خویش ترویج می سازد (همان). این همان اخلاق داروینیستی و تنازعی محسوب می گردد. نیز نگاه کنید به فرهنگ فلسفی، جمیل صلیبا، ترجمه صناعی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶، ص ۱۲۲.

۹. ر. ک: اراده معطوف به قدرت، نیچه، صص ۲-۶۱ به بعد. نیز نیچه، اثراستون، ص ۹۴ و ص ۱۱۷.

۱۰. سکولاریسم، اساساً به معنای جدایی دین و از جمله اخلاق از سیاست و دنیا بوده کما اینکه لائیسیتیه، به معنای دنیوی و عرفی سازی و سیاست بدون دین، اخلاق و معنویت می باشد. این مورد را بیشتر می توان Immoral دانست. ر. ک: فرهنگ فلسفی، ص ۱۲۱ و نیز ص ۵۴۲ تحت عنوان لا اخلاقی، ضد اخلاقی، غیر اخلاقی و ضد اخلاق گرایی.

۱۱. و به تعبیری نیچریه در گفتمان سید جمال الدین اسدآبادی. وی از نخستین نوآندیشان سیاسی شرق بوده که به ماهیت طبیعی مدرنیسم پی برده و رساله ای نیز تحت همین عنوان در نقد و نفی رویکرد طبیعت انگارانه آن به رشته تحریر در آورده است. وی بدین ترتیب در حقیقت آزر خطر بحران زایی مدرن را به صدا در می آورد.

۱۲. علاوه بر این می توان رابطه مزبور را متزاید، یعنی تأثیر و تأثر فزاینده نیز دانست. به گونه ای که با افزایش کمی و کیفی اخلاق و ارتقای ماهوی و جوهری آن، افزایش کمی و کیفی سیاست و ارتقای ماهوی و جوهری آن را انتظار داشته و شاهد خواهیم بود.

۱۳. فرهنگ فلسفی، ص ۵۴۲.

۱۴. همان.

۱۵. در انگاره پوزیتیویستی یا نمودشناسی، تبیین علمی، در حقیقت همان توصیف علمی به شمار می آید، نمونه آن در «تبیین در علوم اجتماعی» اثر دانیل لیتل است. حال این که تبیین، بیشتر فهم و تفهیم مفهومی و محتوایی پدیده ها را از جمله اخلاق و سیاست که فرای توصیف علمی آن ها بوده را می رساند.

۱۶. ر. ک: فلسفه پوزیتیویستی و نیز سیاست پوزیتیویستی اثر آگوست کنت فرانسوی، موسس رهیافت نوین پوزیتیویسم و آراء و آثار در مورد آن و یا متأثر از آن. در کتاب خداوندان اندیشه سیاسی، جستارهایی از آراء و نوشتارهای کنت در این زمینه آمده است. برای نمونه، ویلیام تی بلوم، در کتاب نظریه های نظام سیاسی خویش، اندیشه پیشین تحت عنوان کلاسیک را در

اهتمام بیشتر به فضیلت، اخلاق، خیر و سعادت می‌داند. کما این که وی مدعی می‌شود که اندیشه‌های سیاسی مدرن، عمدتاً و بلکه اساساً بدین مباحث کم توجه و حتی بی‌توجه هستند. ج ۱، بخش یکم تحت عنوان نظریه‌های فضیلت، ص ۱۴ و نیز بخش دوم تحت عنوان نظریه‌های آزادی، ص ۵۰۳. در زمینه عدم رعایت اخلاق در سیاست و بلکه در زمینه اخلاق منفی یا اخلاق سیاسی به تعبیر وی روباه صفتانه، نگاه کنید به شهریار ماکیاولی، ص ۹۴ و ۹۵ مبنی بر روباه صفتی اخلاقی و سیاسی و نیز ص ۹۰ در زمینه عدم رعایت اخلاق و ضرورت ظلم و بی‌عدالتی در صورت لزوم و مانند این‌ها.

۱۷. برای نمونه ر. ک: *جاویدان خرد*، ابن مسکویه، بویژه ص ۵ مقدمه. و نیز *تجارب امم*، مسکویه، بویژه ص ۱۱۶، مسکویه خود صاحب یکی از محکم‌ترین آثار اخلاق فلسفی و یا فلسفی اخلاقی تحت عنوان تهذیب می‌باشد. این کتاب، آثار زیادی بر آراء پس از وی بویژه در جهان اسلام و در میان اسلامیان، بر جای گذاشته است. *کتاب نامه تنسر*، عموماً و بویژه ص ۵۳ و «السعاده والاسعاد» ابوالحسن عامری، عموماً و بویژه ص ۲۱۱، نیز در این زمینه راهنما هستند. در این آثار، یگانگی دین با سیاست و در نتیجه بر این اساس، پیوند اخلاق و سیاست و نوع آن مطرح گردیده است. چرا که اخلاق یکی از زیر مجموعه‌های دین محسوب می‌گردد.

۱۸. برای نمونه ر. ک: *جمهوریت و نیز نوامیس* و بلکه سایر رسایل افلاطون، کتاب‌های سیاست و نیز *اخلاق نیکو ماخوس* ارسطو که چند ترجمه تاکنون خورده است. مطهری، در کتاب *حکمت عملی خویش*، از زیر مجموعه آشنایی با علوم اسلامی، به اخلاق افلاطونی (ص ۱۹۷) و ارسطویی (ص ۲۰۲) پرداخته است.

۱۹. حکمت عملی، مطهری، ص ۲۱۵ و ص ۲۱۰ و نیز ص ۲۰۵ و ص ۲۰۸ به ترتیب فلسفه، اخلاق و سیاست شکاکان و کلیون. ۲۰. چنان چه ویلیام تی. بلوم در کتاب *نظریه‌ها و نظام سیاسی خویش*، همواره در صدد نمایش و نشان دادن این جریان در فلسفه و سیاست کلاسیک و مدرن و نمود جسارتهای اخلاق گرایانه آن است. ر. ک: پیشین.

۲۱. متعلق به پاپ گلاسیوس اول، قرن ۵ م، ر. ک: مکتب‌های سیاسی، پاسارگاد، واژه آیین دو شمشیر.

۲۲. ر. ک: *فارابی، احصاء علوم: آراء اهل مدینه؛ سیاست مدینه؛ تحصیل سعادت؛ تنبیه علی سبیل السعاده و فصول منتزعه و خواجه نصیر، اخلاق ناصری؛ اخلاق محتشمی؛ اوصاف اشرف و مصباح الهدایه و نیز امام خمینی (ره)، شرح جنود عقل و جنود جهل. آثاری چون کیمیای سعادت، احیا علوم دین غزالی و معراج السعاده و مفتاح السعاده نراقیین* نیز از این زمره می‌باشند.

۲۳. «نسبیت اخلاقی، نظر کسانی است که می‌گویند: تصور خیر و شر نسبت به زمان و مکان متغیر است، بدون این که این تغییر با توأم با پیشرفت معینی باشد.» فرهنگ فلسفی، ص ۶۳۱. نسبیت اخلاقی با نسبیت معرفتی و سیاسی پیوند داشته و به نسبیت مطلق تا حد شکاکیت، انکار و انارشی یا نیهیلیسم و پوچ انگاری و درهم انگاری که همان انارشیسم معرفتی (Agnosticism)، اخلاقی و سیاسی است، فرو می‌رود.

۲۴. برای نمونه، ر. ک: *اشتراوس، مکتب فرانکفورت، فلسفه سیاسی چیست؟ نظریه و روش در علوم سیاسی*، ویژه در مبحث علوم هنجاری، آثار میشل فوکو و آثار در مورد وی از جمله فوکو، پسا ساختارگرایی و پسا هر مونتیک.

